



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله «تفویض مهر» آنجا که نامی از مهر برده نشد گاهی نام نبردن به این است که حقّ مسلّم زوجه است زوجه این را واگذار می‌کند به زوج، این در حقیقت خواهان مهر هست یا می‌گویند بعداً تصمیم می‌گیریم، این خواهان مهر است یا تعیین آن را به شخص ثالث ارجاع می‌دهند، این خواهان مهر است؛ اما چون مهر نه جزء عقد است و نه شرط عقد و ترک مهر رأساً مضرّ به عقد نیست، می‌توانند اصلاً مهر نخواهند. اگر مهر نخواستند در صورتی که طلاق رخ بدهد و آمیزش نشده باشد، اینجا جای متعه است. آیات متعه چند طایفه است، روایات متعه هم چند طایفه است. متعه مخصوص طلاق قبل از آمیزش بدون تعیین مهر است چون آنجا متعه واجب است یعنی چیزی حتماً زوج به زوجه باید بدهد. اما آن متعه مستحب این است که «عند الفراق» مستحب است زوج به زوجه چیزی بدهد، آن مطلقاً مستحب است؛ اما این تمتع واجب برای جایی است که آمیزش نشده باشد و اصلاً مهر تعیین نشده باشد.

آیات در این زمینه چند طایفه است؛ هم مطلق است هم مقید، مقید به «أحد القیدین» یا مقید به «کلا القیدین» است. پس یک طایفه از آیات مطلق است، یک طایفه مقید به یک قید است که عدم آمیزش باشد، یک طایفه مقید به «کلا القیدین» است یعنی عدم آمیزش و عدم تسمیه مهر. اول باید مسئله آیات حل شود، روایات هم بشرح ایضاً؛ روایات یک طایفه مطلق است، یک طایفه هم مقید است منتها به «أحد القیدین» بعد به دو قید. پس الآن دو

تا کار باید بشود: یکی اینکه مسئله آیات حل بشود، دوم اینکه مسئله روایات حل بشود، اختلافی آنچنان در اقوال علما نیست.

بعضی از روایات در مسئله اینکه معیار متعه حال زوج است یا حال زوجه یا «کلیهما» که قبلاً بحث شد و روشن شد که ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾^۱ به لحاظ زوج است نه به لحاظ زوجه و نه به لحاظ «کلیهما» چون خود آیه‌ای که تمتیع را لازم کرد فرمود: ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾؛ «مُقْتَر» یعنی آن کسی که گرد و غبار و قَرَه - با قاف و تاء نقطه دار - و ذَلَّت فقر بر دوش اوست که قرآن وقتی بخواهد از ملتی که جیبش خالی است و کیفش خالی است تعبیر بکند می‌گوید: «مُقْتَر» یعنی کسی که غبار ذَلَّت بر چشمشان است یا تعبیر به «فقیر» می‌کند که این «فعلیل» به معنی «مفعول» است یعنی ستون فقراتشان شکسته است یا تعبیر به «مسکین» می‌کند یعنی اهل سکون و بی‌حرکتی هستند قدرت حرکت ندارند سرّ آن این است که خودش در اوایل سوره مبارکه «نساء» مال را عامل قیام یک ملت معرفی کرد که فرمود: ﴿لَا تُؤْثِرُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۲؛ ملت اگر بخواهد قیام و قوام داشته باشد ایستادگی کند باید جیب و کیفش پُر باشد. این تعبیر لطیف را قرآن دارد که ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾.

پس الآن دو کار لازم است: یکی بحث آیات است که این چند طایفه به یکدیگر برگردند و محصولی داشته باشند، دوم بحث روایات است که این چند طایفه به یکجا برگردند و محصولی داشته باشند. ولی سهم روایات را در دو چیز نباید غفلت کرد: یکی خودکفایی است یعنی به صورت شفاف خودشان را بیان می‌کنند، یکی اینکه اهل

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره نساء، آیه ۵.

بیت که قرآن ناطق هستند اینها خوب می‌توانند قرآن را طوری تبیین کنند که آن ابهام‌های جزئی فقهی یا اصولی را کاملاً برطرف کنند، یکدست مشخص بشود که مطلق چیست و مقید چیست و مقید به «أحد القیدین» چیست و مقید به «کلا القیدین» چیست. عصاره فتوای اهل بیت (علیهم السلام) این است که اگر عقد نکاحی شد هیچ نامی از مهر برده نشد که بدون مهر است و هیچ آمیزشی صورت نگرفت و طلاق رخ داد واجب است که زوج چیزی به عنوان متعه و تمتع و بهره‌وری به زن عطا کند، حالا ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾.

اما آیاتی که چند طایفه است؛ طایفه اولی طایفه مطلقه است که قبلاً هم اشاره شد در همین سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۴۱ این است: ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ چه قبل از آمیزش چه بعد از آمیزش، چه با تسمیه مهر چه بی تسمیه مهر، همه را می‌گیرد که اگر طلاق رخ داد بر مرد واجب است که متاعی به زوجه عطا کند: ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَمِّينَ﴾. این طایفه اولی؛ طایفه ثانیه در سوره مبارکه «احزاب» است که این مطلق را به «أحد القیدین» مقید می‌کند و آن این است که اگر آمیزش نشده باشد. آیه ۴۹ سوره مبارکه «احزاب» این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾ پس طلاق قبل از آمیزش، ﴿فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا﴾ این روشن است چون طلاق، طلاق بائن است عده‌ای ندارد «غیر مدخول بها»؛ اما ﴿فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ متاعی به اینها بدهید مالی به اینها بدهید بعد او را تسریح کنید یعنی رهاش کنید آزاد کنید که هر جا می‌خواهند ازدواج کنند بروند.

پس آیه سوره «بقره» که مطلق است فرمود: ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ به آیه سوره مبارکه «احزاب» تقیید می‌شود که شرط متعه آن جایی است که آمیزش نشده باشد؛ اما شرط دیگر آن که مهری معین نشده باشد آن را آیه ۲۳۶ سوره مبارکه «بقره» که چند بار مطرح و بحث شد عهده دارد. آیه ۲۳۶ سوره مبارکه «بقره» این است که

می‌فرماید اصل طلاق درست است که بدترین مغضوب و مبغوض خداست، اما این طور نیست که حالا اگر هیچ زندگی نبود این طلاق حرام باشد: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ این برای شما جناح و حرجی نیست. محور اصلی آیه بیان حکم تکلیفی است یعنی حرج و جناح و گناهی نیست به اینکه کسی بخواهد همسر خود را طلاق بدهد در این دو صورت: یکی ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾ است، یکی ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ﴾، نه «و لم تفرضوهن»؛ در یکی از این دو حال بخواهد طلاق بدهد جناح و حرجی نیست. ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾ یعنی مادامی که آمیزش انجام نشد، این یک صورت؛ عطف به «أو» هست نه به «واو»، ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ﴾ چون عطف بر مجزوم است یعنی در یکی از این دو صورت طلاق عیب ندارد: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾، یک؛ ﴿أَوْ﴾ به معنی واو نیست، قید دوم ضمیمه نیست، ﴿أَوْ تَفْرِضُوا﴾ که عطف بر مجزوم است یعنی «أو لم تفرضوا لهن» مهری معین نکردید؛ یا آن صورت باشد یا این صورت باشد، نه هر دو قید شرط باشد. تمام مشکل در این است که این دو قید را فقها از کجا جمع کردند؟ چطور این «أو» را به معنی «واو» گرفتند؟ ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾ اگر طلاق قبل از آمیزش باشد این حرجی ندارد، ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ یعنی «ما لم تفرضوا لهن فريضة» این هم عیب ندارد، دو صورت کاملاً جدای از هم است یعنی طلاق قبل از آمیزش عیب ندارد، طلاق قبل از تسمیه مهر عیب ندارد که «أو» است نه «واو». در این صورتی که «أو» است نه «واو»، فرموده است: ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾، این ظاهرش این نیست که چه صورت اولی چه صورت ثانیه، متعه واجب است؛ ولی آنچه که در «فقه» ماست این است که اگر آمیزش نشد، یک؛ و اگر در صورت عدم آمیزش، مهر تعیین نشد، دو؛ با اجتماع قیدین مهر واجب است. عبارت مرحوم محقق و سایر فقها هم همین است که متعه در جایی لازم است که این دو قید باشد یعنی هم آمیزش نشده باشد و هم مهر تعیین نشده

باشد. متعه در این صورتهاست: «فإن مات أحدهما قبل الدخول»، یک؛ «و قبل الفرض»، دو؛ آنجا مهر نیست متعه هم نیست، چون موت است. «و لا يجب مهر المثل» إلا به فلان، تا می‌رسد به مسئله متعه که متعه در کجا واجب است؟ «والمعتبر في المتعة حال الزوج فالغنى يتمتع بالدابة أو الثوب المرتفع أو عشرة دنائير و المتوسط بخمسة دنائير أو الثوب المتوسط و الفقير بالدينار أو الخاتم و ما شاكله»، «و لا تستحق المتعة إلا المطلقة التي لم يفرض لها مهر»، این یک قید؛ «و لم يدخل بها»، این دو قید؛ - این تعبیر غالب فقهاست - متعه در صورتی است که زوجه این دو قید را داشته باشد: نه مدخول بها باشد، نه مهری تعیین کرده باشد^۱ در حالی که ظاهر آیه این است که هر کدام از این دو صورت باشد عیب ندارد و جناحی نیست بعد فرمود: ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾^۲ اولاً کجا اصل تقييد در می‌آید و کجا جمع قیدین در می‌آید؟ عبارت آیه این است که ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾، این ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ یعنی طلاق قبل از آمیزش گناهی نیست، ﴿أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ﴾ یعنی «ما لم تفرضوا لهن» این هم جناحی نیست، بعد فرمود: ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾ که این امر است و تمتيع واجب است. نسبت به تقييد اول دست باز است یعنی سوره «بقره» آیه ۲۴۱ که فرمود: ﴿وَاللِّمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ که هر مطلقه‌ای متعه دارد متاع دارد تمتيع دارد، این مطلق است. آیه سوره «احزاب» کاملاً مقید آن است، چون دارد که ﴿إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾، این ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ پس این قید را از آیه «احزاب» می‌فهمیم آیه ۲۴۱ سوره «بقره» که دارد: ﴿وَاللِّمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ﴾ این اولین قیدش در سوره «احزاب» است که «ما لم تمسوهن» اما قید دوم آن از کجاست؟ متن فقهی فقهای ما هم همه این است که متعه تمتيع زوج نسبت به زوجه وقتی واجب است که آمیزش نشده باشد، قید اول؛ مهری هم در کار نباشد، قید دوم.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۰.

مرحوم صاحب جواهر براساس آن تیزبینی و هوشی که دارد می‌داند که اینجا یک گره کوری است لذا شما این عبارت را در مسالک نمی‌بینید، در کشف اللثام نمی‌بینید، در أنوار الفقاهة مرحوم آقا شیخ حسن پسر کاشف الغطاء و سایر فقها نمی‌بینید، این است که صاحب جواهر را صاحب جواهر کرده است! او فهمید که یک گره کوری اینجا هست. این عبارت کوتاه «ما لم يتعاقبها و إلا لتأخير» همین عبارت که خودش یک معمای است، می‌گوید اگر این دو قید معتبر نبود شارع مقدس ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ را بعد از این دو قید ذکر نمی‌کرد در جای دیگر ذکر می‌کرد، از اینکه این در عقب آنها بلا فاصله ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ را ذکر کرده است معلوم می‌شود پیوندی با این دوتا قید دارد، نه به «أحد قیدین» آن وقت روایات فراوانی که دارد تمتیع وقتی واجب است که واجد دو قید باشد، این اهل بیت که خود سخنگوی قرآن هستند و عدل قرآن هستند آن تاریکی و تیرگی کوتاه را هم برطرف کردند «بالصراحة» گفتند دوتا قید لازم است: «الدخول و المهر» اگر دخول نبود مهر نبود هیچ کدام از اینها نبود، متعه واجب است، این راه جمع‌بندی قرآن؛ غرض این است که این آیات خیلی شفاف و روشن نیست این را یک صاحب جواهر می‌خواهد که آن گره کور را بفهمد و با آن دست دقیق فقهی خودش اشاره و حل بکند آن وقت روایات کاملاً به میدان می‌آیند.^۱ «هذا تمام الكلام في بخش الأول».

اما بخش دوم که روایات است، آن هم همین‌طور است؛ در روایات گرچه سه طایفه است ولی اصل آن دو طایفه است که یک طایفه مطلق است که متعه و تمتیع یعنی زوجه مطلقاً در هر طلاق بر او واجب است که چیزی به زوجه عطا کند و روایات دیگر مقید می‌کند به اینکه اگر چنانچه آمیزش نشد و مهر تعیین نشد، آن وقت واجب است. همین محذوری که در آیات بود در روایات هست، منتها شفاف‌تر و روشن‌تر بیان شده است.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۵۷.

استحباب متعه، تمتیع، چیزی به زوجه دادن، این «بالقول المطلق» مفروغ عنه است؛ این را هم روایات دارد هم اقوال فقها به آن متفق است و معارض یکدیگر نیستند؛ اما وجوبش مشروط به این دو قید است. روایاتی که چند طایفه است مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ باب پنجاه از «ابواب مهور» و همچنین باب ۴۷ و ۴۸ این روایات را ذکر کردند. در باب پنجاه یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۱۲ این روایت مطلقه آمده است. مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ زُرَّارَةَ» که این روایت معتبر است «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» دارد که «مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَاجِبَةٌ» که این حمل شد بر استحباب مؤکد «دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا» پس چه آمیزش بشود چه نشود، اگر مهر تعیین شده باشد که مهر حکم خاص خودش را دارد «وَيُمْتَعُ قَبْلَ أَنْ يُطْلَقَ» قبل از اینکه طلاق بدهد باید چیزی به عنوان بهره به او عطا کند.

روایت دوم این باب را که مرحوم کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» که فقط مشکل آن «سهل» است، این طور نیست که به روایت آسیب برساند. «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ»، یک؛ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ»، دو؛ که معلوم می شود از دو طریق است. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (رضوان الله علیهما) جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾» که آیه ۲۴۱ سوره مبارکه «بقره» بود، حضرت فرمود: «مَتَاعُهَا بَعْدَ مَا تَقْضَىٰ عِدَّتُهَا»، این معلوم می شود که در زمان طلاق است چون قبل از طلاق که تمتیعی نیست. «مَتَاعُهَا» این متاع به معنای کالا نیست، این متاع مصدر باب «تفعیل» است مثل «سلام» و «کلام» که مصدر باب «تفعیل» است. متاع یعنی تمتیع، «مَتَّعَ يَمْتَعُ مَتَاعاً» مثل «سَلَّمَ يَسْلُمُ سَلَاماً» که اینها مصدر باب «تفعیل» است. متاع گاهی به معنی فرش و لوازم زندگی است گاهی مصدر است یعنی تمتیع؛ «مَتَاعُهَا»

یعنی «تتبیها». «وَهِيَ تَرْجُوهُ وَ يَرْجُوَهَا» یعنی طلاق بدهند و چون طلاق رجعی است هم او امید برگشت دارد هم

این یکی امید بازگشت، آن گاه «وَيُحْدِثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمَا مَا يَشَاءُ» یک علاقه‌ای را ایجاد می‌کند.^۱

در اینجا معلوم است که این مستحب است، چرا؟ برای اینکه این معلوم است که برای طلاق آمیزش شده است، اگر طلاق آمیزش نشده باشد باین باشد که طلاق رجعی نیست. اینکه فرمود بعد از اینکه «تَرْجُوهُ وَ يَرْجُوَهَا»، معلوم می‌شود که آن طلاقی است که برای رجعی است، طلاق رجعی هم برای بعد از آمیزش و قبل از آمیزش که نیست. در حالی که خود قرآن آن مسئله آمیزش را مطرح کرده است، روایات فراوانی آمیزش را مطرح کرده است؛ معلوم می‌شود مستحب است.

پس این گونه از روایاتی که در باب پنجاه هست، حتماً حمل بر استحباب می‌شود. اما روایات باب ۴۸ آنجا هم روایات دو طایفه است؛ روایات باب ۴۸ که دو طایفه است یک طایفه آن مطلق است و یک طایفه آن مقید است.

اولین روایت را مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» که این روایت معتبر هم هست «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ» این سؤال مطلق است کسی همسرش را طلاق بدهد حکمش چیست؟ حضرت فرمود: - دیگر سؤال نکرد - «يُمْتَنِعُهَا قَبْلَ أَنْ يُطَلِّقَ»

می‌بینید سؤال مطلق است. اگر فرمایش امام مطلق یا عام باشد به عموم یا به اطلاق تمسک می‌شود؛ اما اگر سؤال سائل مطلق باشد یک مقدمه‌ای باید به آن ضمیمه بشود. اگر سؤال سائل مطلق بود، اطلاق در کلام سائل یا عموم در کلام سائل حجت نیست، اطلاق یا عموم در کلام امام حجت است، مگر به قاعده «ترک استفصال» که قبلاً هم ملاحظه فرمودید. این عبارت مرحوم محقق در قوانین است که «تَرَكَ الْإِسْتِفْصَالَ فِي حِكَايَاتِ الْأَحْوَالِ يُنْزَلُ مَنَزَلَةً

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۲.

الْعُمُومُ فِي الْمَقَالِ»،^۱ این قاعده است، این یعنی چه؟ یعنی اگر سائل یک سؤال مطلقى کرد، سؤال مطلقى کرد اطلاق که در کلام سائل حجت نیست. اگر امام (سلام الله علیه) براساس اطلاق او جواب داد و استفصال نکرد، تفصیل نکرد، تفریق نکرد، این مطلق را به اقسام تقسیم نکرد، براساس همان مطلق «بما أنه مطلق» حکم کرد، این اطلاق حجت است. امام اگر ترک استفصال بکند به اطلاق سؤال سائل حجت می بخشد. «تَرَكَ الْإِسْتِفْصَالَ فِي حِكَايَاتِ الْأَحْوَالِ»، آن گاه «يُنْزَلُ مَنْزِلَةُ الْعُمُومِ فِي الْمَقَالِ». در اینجا سائل آمده گفته که «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ» سؤال کرد مردی است همسرش را طلاق می دهد حضرت تفصیل نداد فرمود: «يُمْتَنِعُهَا قَبْلَ أَنْ يُطَلِّقَ» که یعنی اگر طلاق باشد؛ چه قبل از آمیزش چه بعد از آمیزش، چه مهر باشد چه مهر نباشد، برای اینکه خدا فرمود: «وَمَنْ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ»^۲. این هم جزء روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه تمتع مطلقاً واجب است.^۳

روایت دوم این باب که آن را هم باز مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) نقل کرد این است که «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» که از این جهت مرسله است مثل روایت اول نیست «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ مَتْعَةَ الْمُطَلَّاقَةِ فَرِيضَةٌ» این بعد از تصرف در ماده به دو قسم تقیید می شود: آن جایی که واجد قید است می شود واجب و آن جایی که نمی شود، مستحب است.^۳

۱. قوانین الأصول، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

روایت بعدی هم همین طور است.^۱ روایت چهارم هم به همین «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ»

تمسک کردند.^۲ روایت پنجم هم دلالت می‌کند بر اینکه این خیلی رجحان دارد محسنین هرگز این کار را ترک

نمی‌کنند.^۳

روایت ششم این باب هم مثل روایت دوم از روایات مطلقه است که دارد: «أَنَّ مُتَّعَةَ الْمُطَلَّاقَةِ فَرِيضَةٌ»، منتها

مرسله است؛^۴ اما دلیل تقیید از روایت هفت و هشت و اینها شروع می‌شود.

روایت هفت همین باب ۴۸ که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده است از «عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ

أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ» که روایت معتبر است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ

بِهَا» پس این سؤال مقید است؛ از حضرت سؤال می‌کنند که کسی قبل از آمیزش همسرش را طلاق داد آن وقت

حضرت تفصیل می‌دهد: «قَالَ عَلَيْهِ نِصْفُ الْمَهْرِ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا». پس مفروض سؤال طلاق قبل از آمیزش

است چون در کلام سائل آمده است: «يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»، امام (سلام الله علیه) یک قید دیگری بر آن

اضافه کرد یعنی قبل از آمیزش و بدون مهر یعنی بدون تسمیه مهر یعنی تفویض «فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ

يَدْخُلَ بِهَا» حضرت فرمود: «عَلَيْهِ نِصْفُ الْمَهْرِ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا» اگر مهری معین کردند «مهر المسمی» ایی

دارد «وَأِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا» پس سؤال مقید است، روی این سؤال مقید یک قید دیگری هم آمده است؛

سؤال کرده که همسرش را قبل از آمیزش طلاق داد، فرمود این کسی که همسرش را قبل از آمیزش طلاق داد اگر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۷.

مهری نداشته باشد تمتیع واجب است. پس معلوم می‌شود جمع قیدین لازم است. معلوم می‌شود آن «او» کار «واو» را باید بکند.

بنابراین این روایتی که دارد قید دیگری اضافه بکند یعنی خود کلام سائل مقید است، قید آورده که کسی همسرش را قبل از آمیزش طلاق بدهد. فرمود اگر قبل از آمیزش بود اگر مهر معین کرد که نصف مهر را باید بدهد چون طلاق قبل از دخول است، اگر مهر معین نکرد تمتیع واجب است، این شفاف است. پس تمتیع مادامی واجب است که طلاق قبل از آمیزش باشد، یک؛ تفویضی باشد بدون مهر باشد، دو؛ خیلی شفاف است.

ملاحظه کنید روایت هفت این است که «فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» این محور سؤال سائل است؛ پس مطلق مطلقه نیست، طلاق قبل از آمیزش است. آن وقت حضرت تفصیل می‌دهد می‌فرماید کسی که قبل از آمیزش طلاق گرفت، چون طلاق قبل از آمیزش است نصف مهر دارد، اگر مهر تعیین کرد که نصف مهر را باید بدهد، اگر آمیزش نشد و اصلاً مهری هم تعیین نکرد متعه است «قَالَ عَلَيْهِ نِصْفُ الْمَهْرِ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا شَيْئًا فَلْيُمْتَعْهَا عَلَى نَحْوِ مَا يُمْتَعُ بِهِ مِثْلَهَا مِنَ النِّسَاءِ»^۱ که این ذیلش جهت صدور ندارد یعنی تنقیه است. چون قبلاً گذشت که آیات و روایات به صورت شفاف بیان می‌کنند که تمتیع به لحاظ زوج است نه به لحاظ زوجه و نه به لحاظ زوجین، صریح قرآن است که «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ»، این جهت صدور ندارد.

روایت هشت آن را هم ملاحظه بفرمایید! روایت هشت را که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ» نقل کرد از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «إِذَا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۷.

طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَلَهَا نِصْفُ مَهْرِهَا» این یک قاعده کلی است، آیات مسّ هم همین را تعیین می‌کند. «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَمَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ»، همین است.^۱ پس اگر

طلاق قبل از آمیزش بود و مهر تعیین شده بود، نصف مهر است؛ مهر تعیین نشده بود، تمتیع واجب است.

روایت مرحوم امین الاسلام در مجمع هم همین را تعیین می‌کند^۲ و روایت اخیر هم که دوازده است این است که «فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» دارد: «هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ سَمِيَ لَهَا مَهْرًا فَإِذَا فَرَضَ لَهَا صَدَاقًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَ لَا تَسْتَحِقُّ الْمُتَّعَةَ»؛ متعه در جایی است که مهر تعیین نکرده باشند.^۳

بنابراین این روایت‌های شفاف، آن ابهام رقیقی که در آیه ۲۳۶ است را برطرف می‌کند.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۸.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۸.